

ترجمه ای از:

نامه امام علی (ع)

به عثمان بن حنیف انصاری

● سید محسن میری (حسینی)

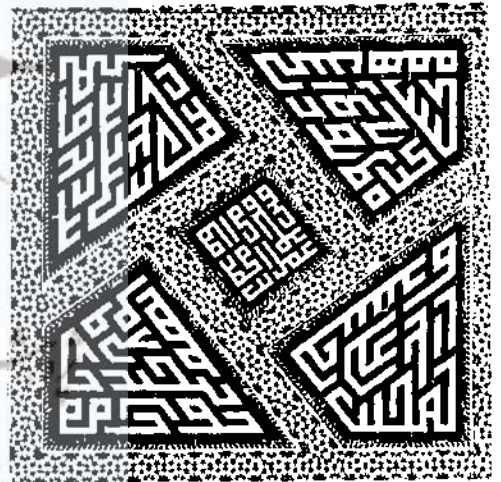
اما بعد، ای فرزند حنیف؛ با خیر شدم که مردی از اهل بصره تو را به ضیافتی خوانده است و تو به آنجا شتافته‌ای در حالی که غذاهای رنگارنگ و ظرف‌های بزرگ برای تو می‌آوردند. گمان نمی‌برم که دعوت کسانی را بپذیری که نیازمندان طرد گردد و ثروت‌مندان دعوت شود.

به غذایی که می‌خوری نگاه کن. هرچه را در حلال بودنش شبهه‌داری از دهان بیرون‌انداز و از هرچه به پاکیزگی‌اش باورداری بهره‌گیر. بدان که هر پیروی را رهبری است که به او اقتدا می‌کند و از نور علمش بهره‌می‌گیرد. رهبر شما از دنیای خویش به دو جامه کهنه و از غذایش به دو قرص نان اکتفا کرده است.

شما بر این، توانا نیستید اما با تقوا و تلاش و پاکدامنی و رویه صحیح به من یاری رسانید. به خدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره‌ای و از غنیمت‌های آن، مالی نیاندوخته؛ برای این لباس مندرس جایگزینی فراهم نساختم و از زمین آن (حتی) به اندازه یک وجب نیز برای خود برنگزیده‌ام.

دنیا در نظر من از دانه تلخ شاخه بلوط، بی‌مقدارتر و خوارتر است. آری از میان تمام آنچه آسمان بر آنها سایه افکنده بود [سرزمین] فدک در اختیار ما بود که عده‌ای [غاصبان] بر آن بخل ورزیدند [و از ما ستانند] و عده‌ای [خاندان پیامبر(ص)] سخاوتمندانه از آن درگذشتند و خداوند بهترین داور است.

من با فدک و غیر آن چه توانم کرد در حالی که جایگاه فردای انسان، قبر اوست که در ظلمت



نامه امیرالمؤمنین - علیه السلام - به عثمان بن حنیف انصاری والی بصره. هنگامی که ایشان مطلع شد فردی [متمول] از اهل بصره او را به میهمانی خوانده و او هم بدانجا رفته است.

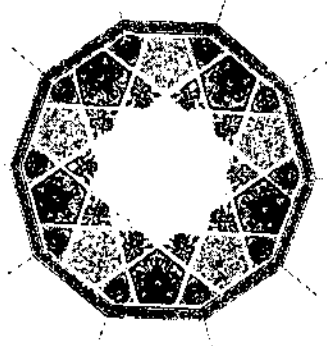
دست انسان از عمل کوتاه و اخبارش [از دیگران] پنهان می‌شود، خف‌های است که اگر بر وسعت آن بیفزایند و دستان گورکن آن را گسترده سازد سنگ و کلوخ، آن را به تنگنا تبدیل و انبوه خاک، شکاف‌های آن را پر می‌کند. این نفس من است که آن را با تقوی، از سرکشی باز می‌دارم تا در روزی که وحشت آن بسیار است [قیامت] آسوده باشد و در لغزشگاه‌ها استوار بماند. اگر می‌خواستیم بر عسل پاکیزه و مغز گندم و بافته‌های حریر راه می‌یافتیم ولی هیاهت که هوس بر من غالب گردد و طمع مرا به برگزیدن غذاها ره نماید، در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که حتی امید یافتن قرص نانی نیز ندارد و سیر شدنی را به یاد نمی‌آورد، یا اینکه شب با شکم سیر، سر به بالین گذارم در حالی که شکم‌های گرسنه و جگرهایی سوخته، پیرامون من باشند؛ یا مصداق این شعر باشم:

«این درد تو را پس است که شب را با سیری سرخوشی سپری کنی
در حالی که پیرامون تو شکم‌هایی به پشت چسبیده‌اند.»

آیا قناعت کنم به این که امیرمومنانم بخوانند در حالی که در سختی‌های روزگار همراه آنان و در مشکلات زندگی سرمشق آنان نباشم؟ من برای این خلق نشده‌ام که غذاهای نیکو مرا به خود سرگرم سازد؛ همچون حیوان پرواری که همه همتش علف است، یا حیوان رهایی که تمام کارش چریدن و انباشتن شکم از علف است و از آنچه که در انتظار اوست، غافل است؛ یا بیهوده و بی‌هدف رها شوم یا ریسمان گمراهی را طولانی سازم، یا در طریق گمراهی برانم. گویی می‌بینم که یکی از شما می‌گوید:

«اگر غذای پسر ابی‌طالب، این است، در این صورت ضعف (جسمانی) او را از جنگ با همگنان و افراد شجاع باز خواهد داشت»، با اینکه درخت بیابان (که آب کمی می‌خورد) چوبش سخت تر است و درختان مجاور آب پوستی نازک‌تر دارند و گیاهان صحرایی، (اگر سوزانده شوند) آتش‌شان شعله‌ورتر است و دیرتر به خاموشی می‌گرآید.

نسبت (و پیوند) من با رسول الله (ص) همانند نسبت نور با نور (که هر دو از یک حقیقتند) و ذراع به بازو است (که به هم پیوسته‌اند). به خدا سوگند، اگر همه عرب در جنگ با من یکدیگر را یاری کنند از آنان روی بر نمی‌گردانم، و اگر فرصتی پیش آید که بتوانم بر آنها چیره شوم، به سوی آنان خواهم شتافت. بزودی تلاش خود را برای پاکیزه گردانیدن زمین از این شخص وارونه و جسم سرنگون [معاویه] به کار خواهم بست تا اینکه سنگریزه‌ها از میان دانه درو شده بیرون شوند، [مؤمنان از غیر آنان، جدایی یابند].



ای دنیا از من دور شو! مهارت بر کوهانت باد. از جنگال هایت رها شده، از دام‌هایت رستم، و از رفتن به سوی پر نگاه‌هایت دوری جستم. گذشتگانی که با سرگرمی‌هایت آنان را فریفتی، کجایند؟ مردمانی که با زینت‌هایت مفتونشان ساختی کجایند؟

آنان اکنون، گروگان قبرند و گورایشان را در خود جای داده است. به خداوند سوگند، اگر فردی دیدنی و دارای جسمی مادی بودی قطعاً بر تو حد الهی جاری می‌ساختم بدان جهت که بندگانی را با آرزوها فریفتی، مایه سقوط مردمان شدی، و پادشاهانی را به نابودی کشاندی و به محل بلاها وارد ساختی به گونه‌ای که راه پیش و پس نداشتند. هیبهات! هر که بر زمین سست تو گام گذارد، سقوط کند، هر که بر موج‌های تو سوار گردد، غرق شود، و هر که از دام‌های تو برهد توفیق یابد. آنکه از دست تو به سلامت بیرون شود اگر در زندگیش به سختی افتد بیمی ندارد و دنیا در نزد او همچون روزی است که پایان آن فرا رسیده است.

از من دوری گزین! به خدا سوگند تن به ذلت نمی‌دهم تا خوارم کنی و تسلیم تو نخواهم شد تا راهبرم گردی.

سوگند به خدا، سوگندی که در آن فقط اراده خداوند استثنا باشد، نفسم را چنان تربیت می‌کنم که با یافتن قرص نانی برای خوردن شادمان شود و بانمک خورش قناعت ورزد، و چشمانم را رها می‌کنم [آنقدر بگیرد] تا همچون چشمه خشکیده آبی دیگر اشک از آن جاری نگردد.

آیا [ندیده‌ای] که گوسفند شکم خود را در چراگاه انباشته می‌کند و به پهلو در می‌غلند؟ و گوسفند در اغل علف می‌خورد و می‌آرمد. و آیا علی نیز [باید] از توشه خود بخورد و به استراحت مشغول شود؟ چشم علی روشن باد که بعد از سال‌های متمادی، پیروی از چهارپایان یله و گوسفندان کنده خوشا به حال آن که واجب الهی را به جای آورد، و سختی‌ها را تحمل کند، خواب را در شب رها سازد و هرگاه چرت بر او غالب گردد، زمین را بستر و دست خود را بالمش خویش نماید، در میان جمعی باشد که ترس از معاد، خواب را از چشمانشان ربوده است و لبانشان به ذکر پروردگار خویش گویاست، و گناهانشان با استغفار طولانی از میان رفته است: (آنان حزب خدایند، هان، که حزب خدا رستگارند، سوره ۵۸ آیه ۲۲).

«پس فرزند حنیف! تقوای خداوند پیشه کن و باید چند قرص نان تو را بس باشد، تا از آتش رهایی یابی.»

خروش بر یک رفتار

خطاب به عثمان بن حنیف انصاری

● بخشعلی قنبری

(معرفی نامه ۴۵ نهج البلاغه)

«آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمومنان خوانند و شریک رنجهای ایشان نباشم؟ یا در سختی زندگی نمونه‌ای برایشان نشوم؟ مرا نیافریده‌اند تا خوردنی‌های گوارا سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد؛ یا آن که واگذارده است و خاکروبه‌ها را به هم زند و شکم را از علفهای آن بینبارد...»

علی مرد خدا و مردم!

چسان بر رنج و دردامت رضایت دهد؟

که:

ندای رنجهای محمد در غم امت

نغمه‌ای همیشگی در گوش زمان

و مگر او از تاریخ نمی‌آید

مگر رهنوردان زمین و رنجیدگان پتکهای آهنین

اینک به در خانه‌ی او

رحل رحمت طلبی نیفکنده‌اند؟!

مگر او بیابان خشکیده و آخته از آفتاب تموز؛

غربت وصف‌ناپذیر انسان؛

سکوت کویر وحشت‌زای دوران؛

بر صحیفه‌ی دل و بر صحنه‌ی اجتماع ندیده است؟

این است که:

ندارد او، تاب بر اشک یتیم؛

حق هق بیومرزی در یک سوگ عظیم

و بوییدن گل‌های خنده را خوش می‌دارد؛

از تنهازدگان همروزگاران خود؟!!

او نمی‌خندد اگر نشکنند بغض گلوبی در ژرفای

حیات!

او صدای پرشایرکان خسته خاطر را

نشنید از فضای میهمانی عثمان

و نداده است رضایت به خاطرخواهی اشراف زمان می‌کند سخت عتاب آن همه راهروانی که سپردند به باد نسیان؛ زخم‌خوردگان زر و سیم و از این است که برآورد ز دل همه فریاد حزین؛ رفته بود او سر حوض؛ سر یک چاه عمیق تا که ببندد عکس رنج انسان در آن

و چنین است

که فریاد آورد از ته چاه:

منم و ماه غمین

هر دو غرقیم در اندوهی عظیم

غم من هست ناله‌رانندگان از لانه خویش

غم ماه است پرش شب‌پره‌ها

در هجوم فوج انوار عظیم^۲

امیرمومنان از روزی که به عنوان خلیفه مسلمانان انتخاب شد بر اساس فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی خود به عزل و نصب فرمانداران شهرهای مهم اقدام کرد. یکی از کسانی که به عنوان استاندار بصره انتخاب شد عثمان بن حنیف انصاری است. عثمان از یاران امام (ع) بوده است که در مواقع مختلف امتحان خود را در دوستی آن حضرت پس داده و از میادین گوناگون سربلند آمده بود از این رو آن حضرت او را به عنوان استاندار بصره برگزید. اما چون وی به عنوان والی این منطقه وارد شد، پس از چندی که به کار مشغول شد طلحه، زبیر و عایشه به بصره رفتند و با او درافتادند و نهایتاً او را از این شهر بیرون راندند. آنان به عثمان بن حنیف جقای فراوانی